

# آموزش تبدیل شدن به استاد موفقیت



**موفقیت در یک جلسه**  
صد درصد تضمینی  
پولدار شوید

آقامن نمی خوام توی کلاسای موفقیت شرکت کنم! مگه زوره؟

غلط کردی! بدبخت فکر کردی این زندگیه الان داری؟ همه ش کار کارکا... بیاکلاس موفقیت تایادت بدیم باهات روزی هم بندازی و پول پارو کنی!

کارتون: مجید صالحی

چند سالی است که اساتید موفقیت شهر را در چنبره خود گرفته اند و از در و دیوار و فضای مجازی و رسانه هاروی سرمان روش های موفق شدن را می ریزانند! به همین بهانه گفتیم چی ما از آن ها کمتر است که بسته های موفقیت را نفروشیم؟ ولی بعد دیدیم اینکه کاری ندارد. از هر ایکس و ایکس و ایکس این کار برمی آید. پس تصمیم گرفتیم یک گام جلوتر برویم و آموزش بدیم که چطوری یک استاد آموزش موفقیت بشوید.

## مارک سرآستین

اولین گام برای استاد موفقیت شدن، تغییر تیپ و چهره است. شما باید شمایل یک استاد را داشته باشید؛ هر چند هیچی بارتان نباشد! برای این کار هم باید یک دست کت و شلوار یا مانتو و شلوار مارک بخرید. دقت کنید که این ها باید یک سایز برایتان کوچک باشد و حتما حتما آن مارک سرآستینش را هم نگه دارید. بعد مو و صورت خود را خیلی ملایم آرایش کنید و یک میکروفون همراه، از این هایی که به پشت سر وصل می شود و بیلبیلکش جلو دهان می آید، تهیه کنید. کفش براق فراموش نشود.

## دست پرانتری

روی لحن و فن بیان خود باید خیلی خوب کار کنید، طوری که با یک بیه بیه بتوانید مار را از لانه اش بیرون بکشید. فراموش نکنید که هنگام حرف زدن باید داد بزنید. یواش فایده ندارد. محکم قدم بردارید، روی صحنه رژه بروید و کف دست های خود را این طوری ( ) شبیه پرانتر به هم بگیرید.

## جمله های انگیزشی

این از ظاهر سازی بود. حالا نوبت باطن سازی است. برای این مرحله چیز زیادی لازم نیست یاد بگیرید. همین که چند ورق از یک کتاب موفقیت خوانده باشید، کافی است. با بلغور کردن جملات مهم آن می توانید به مخاطبان خود چیزی آموزش دهید و آن ها را به وجد بیاورید. البته که هر چه بیشتر در این ترننت گشته باشید و جمله های انگیزشی و کلمات قصار یاد گرفته باشید، بهتر است. اسم چند تا آدم معروف خارجی را هم بدانید که میان حرف هایتان به آن ها ارجاع بدهید. اگر نمی توانید کسی را پیدا کنید، از خودتان اسم در بیاورید و جمله انگیزشی بسازید. مطمئن باشید مخاطبان شما دنبال راستی آزمایی حرف هایتان نخواهند رفت!

## بمباران تبلیغاتی

خب حالا نوبت ارائه این دانسته هاست. مهم ترین گام در استاد موفقیت شدن، تبلیغات است. مورد داشته ایم که طرف اندازه کلم (کلم برگ، نه حتی کلم بروکلی!) چیزی بارش نبوده، ولی با تبلیغات خوب توانسته است نقش ایلان ماسک در تدکس را اجرا کند. چند تا عکس با لبخند ملیح، حالت دست پرانتری و با هدفون سیار بگیرید و بعد بیلبورد اجاره کنید و عکس خودتان را اندازه کله... قله دماوند روی آن بزنید. از شعارهای «آموزش پول دار شدن در یک جلسه»، «موفق ترین انسان روی زمین شوید»، «با ما راه صدساله را یک شبه طی کنید» و... هم بزنید زیرش. حتما یک مدرک دکترا، حتی تقلبی، برای خودتان جور کنید. بعد از بیلبورد، پیامک بزنید، تراکت پخش کنید و... حواستان باشد سمت تلویزیون نروید؛ حتی اگر تهیه کننده ای خواست پول بدهد یا پول بگیرد. چون نمی ارزد. عوضش یک کلیپ بتراکن درست کنید؛ از آن هایی که با چند دوربین فیلم می گیرند و یک جمله را اکو می دهند و تصویر سیاه و سفید می شود و متن روی تصویر می آید. یک موسیقی حماسی هم روی آن بگذارید و در اینستاگرام پخش کنید. وحشتناک جواب می دهد.

## نامیدنش

راستی! اینکه شما استاد موفقیت هستید ولی هشتتانه گرو نه تان است، به کسی ربطی ندارد. دوتا جلسه که برگزار کنید و بگوئید می خواهید تجربیاتتان را در اختیار دیگران بگذارید، نانتان توی روغن می رود. اگر هم موفق نشدید، ناامید نشوید. راه های دیگر را امتحان کنید. مثلا به همه پیامک بزنید: «سلام عستاذ، من گل مراد استم. یک خمره سکه پیدا کرده ام...»!

صفحه ۵  
۴ اسفند ۱۴۰۳  
شماره ۱۳۰



آقای معلم به چیزی می گه، خود تویه چیز دیگه می گفتی، توی گروه شاد هم اسمم قلبه، چون یکی حوصله نداشته بنویسه سعید!»  
ما فهمیدیم چه خوب است که اسممان را با ماژیک غیر وایت برد روی پیشانی مان بنویسیم. چون ممکن است مثل سعید مجبور بشویم با مدارک شناسایی بیاییم مدرسه که دچار بحران هویتی نشویم!

مسخره نکنین، کار بدیهه! همگی مان حسابی متحول شده بودیم. تا اینکه آخر کلاس آقای معلم به سعید گفت: «کیل، جلسه بعد ازت درس می پرسم!» آنجا بود که سعید مثل سیامک انصاری در فیلم های مهران مدیری به دوربین خیره شد. سپس به ما گفت: «به نظرت اسم من واقعا چیه؟» ما چیزی نگفتیم. چون استفهام انکاری بود. سعید گفت: «چرا من هر جامی رم بیه اسم دیگه دارم؟»

«آقا با کوتوله کار دارین؟ یا چارچشمی؟ یا...» که ما مثل سوپرمن پریدیم جلو و دهانش را گرفتیم. سعید آرام گفت: «با من کار دارین آقا؟»  
آقای معلم کل کلاس ریاضی را در باره اهمیت مسخره نکردن سعید صحبت کرد. ما از سعید خیلی ممنون بودیم که باعث شد یک روز دیرتر درگیر ضرب سه رقم در دو رقم باشیم. آقای معلم آن روز گفت: «بچه ها، روی هم اسم ندارین،